

مقدمه بر حافظ شاملو

احمد شاملو



□ یادداشت سردبیر

شاعر بزرگ معاصر احمد شاملو، سال‌ها پیش بر اولین چاپ **حافظ شاملو** مقدمه‌یی با عنوان «چند حرف از سر ناگزیری» نوشته بود که در اکثر چاپ‌های بعدی، از آن کتاب حذف شد. شاملو در آن مقدمه به اقتضای نگرش و باورداشت‌های شخصی خود، از حافظ، ملحدی تمام‌عیار ساخته است، درست معادل کاری که صادق هدایت با خیام کرد؛ در حالی که حافظ، اگرچه رند صاحب اندیشه‌ی قلندری‌ست، بالاخره حافظ قرآن بوده است و خیام اگرچه شکاک است، فیلسوف مشایی‌ست که در آخرین لحظات عمر، بخش الهیات **شفای** ابن سینا را مطالعه می‌کرد. باری، در این شماره، در بخش «برخورد آراء و اندیشه‌ها» یکی از خوانندگان نقد بسیار تند و تلخی از مقدمه‌ی **حافظ شاملو** کرده‌اند، لذا ما با تلخیص اما بدون تصرف، بخشی از آن مقدمه را به خوانندگان ارمغان می‌کنیم.

حافظ راز عجیبی‌ست!

□ به راستی کیست این قلندر یک لاقبای کفرگو که در تاریک‌ترین ادوار سلطه‌ی ریاکاران زهدفروش، در ناهار بازار زاهدانمایان، و در عصری که حتا جلادان آدمیخوار مغروری چون امیر مبارزالدین محمد و پسرش شاه‌شجاع نیز بنیان حکومت آن‌چنانی خود را بر حزدن و خم‌شکستن و نهی از منکر و غزوات مذهبی نهاده‌اند، یک تنه وعده‌ی رستاخیز را انکار می‌کند، خدا را عشق و شیطان را عقل می‌خواند و شلنگ‌انداز و دست‌افشان می‌گذرد که:

این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی
وبین دفتر بی‌معنی غرق می‌تاب اولی!
کیست این آشنای ناشناس مانده که
چنین رو در رو با قدرت ابلیسی شیخان
روزگار، دلیری می‌کند که:

پیر مغان حکایت معقول می‌کند،
معذورم از محال تو باور نمی‌کنم!

یا تسخرزنان می‌پرسد:

چو طفلان تا کی، ای زاهد، فریبی
به سبب بوستان و جوی شیرم؟
و یا آشکارا به باور نداشتن مواعید مذهبی
اقرار می‌کند که فی‌المثل:

من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود
وعده‌ی فردای زاهد را چرا باور کنم؟
به راستی کیست این مرد عجیب که با
این‌همه، حتا در خانه‌ی قشری‌ترین مردم
این دیار نیز کتابش را با قرآن و مثنوی در
یک تاقچه می‌نهند، بی‌طهارت دست به
سویش نمی‌برند و چون به دست گرفتند،
هم‌چون کتاب آسمانی می‌بوسند و به
پیشانی می‌گذارند، سروش غیبش می‌دانند
و سرنوشت اعمال و افعال خود را با اعتماد
تمام بدو می‌سپارند؟

کیست این کافر که چنین به حرمت در
صف پیغمبران و اولیاء اللہش می‌نشانند؟
درباره‌ی حافظ و معمای پیچیده‌ی او،
درباره‌ی شعر و اندیشه‌ی او، در باب این
همه داوری‌های متضاد که در حق او شده
است و حتا در باب علل و موجبات این همه
اشکال که راه دستیابی به نسخه‌ی سالمی از
دیوان او را بریده است، کلمه‌یی نمی‌توان
گفت، مگر این‌که نخست روزگارش را به
خوبی بشناسیم. پوسته‌ی اجتماعی و
سیاسی عصر او را با حوصله و دقت بشکافیم
و از موقع او در محیط تاریخی‌اش به درستی
آگاهی یابیم؛ پشتوانه‌ی فرهنگی او را دقیقاً
بررسی کنیم، به معلومات و معتقدات او پی
بریم و در این راه و بدین منظور مراجع
اشارات و کنایات و حتا اسطوره‌های
متضادی که در کارنامه‌ی شاعری‌اش به
چشم می‌خورد توضیح قانع‌کننده بیاریم. و
این همه، کاری‌ست که البته به چند صفحه
بر نمی‌آید.

اشکال کار در این است که اگر بررسی
جنبه‌های مختلف تاریخ عصر او را متون
معتبر و حتا آثار تحقیقی جامع و فشرده‌یی

در دست هست، باری برای دست یافتن به
سرگذشت خود او که پُرآوازه‌ترین مرد
روزگار خویش بود، جز دیوان شعر او تقریباً
هیچ منبعی در دست نیست؛ و تازه آن‌چه در
این راز گره به گره می‌اندازد و اشکال را به
ناممکن تبدیل می‌کند، خود این دیوان است!
در حقیقت **دیوان حافظ** باید به دستاویز
آگاهی‌هایی تنقیح شود که خود آن‌ها جز با
تایید دیوان منقحی از حافظ قابلیت اعتنا
نمی‌تواند یافت!

به اعتقاد نویسنده‌ی این سطور
بزرگ‌ترین لطمه‌یی که به **دیوان حافظ** وارد
آمده به‌هم‌خوردگی ترتیب و توالی ابیات
غزل‌هاست؛ و نخستین و مهم‌ترین گامی
که می‌تواند در این راه برداشته شود، همین
بازآوردن ابیات هر غزل به توالی منطقی
نخستین آن است. کاری که می‌باید با چون
و چرا و اگر و مگر بسیار، با احتمال و قیاس
گونگون، با گذاشتن و گذاشتن‌ها و
بازگشتن‌های بی‌حساب و با شرط و شروط
فراوان صورت پذیرد. وقتی که **دیوان حافظ**
را از این لحاظ مورد بررسی قرار گیرد،
نکته‌ی مهمی که هم از ابتدا توجه را جلب
می‌کند، این است که هر غزل، در هر چند
نسخه‌یی با توالی دیگری آمده است و این
اختلاف توالی به اندازه‌یی‌ست که حتا به
راهنمایی آن می‌توان با اعتماد کامل حکم
کرد که کدام دسته از نسخه‌ها از یک
نسخه‌ی واحد استنساخ شده‌اند که این خود
برای تصحیح دیوان به شیوه‌ی مرسوم و
قدیمی آن نیز می‌تواند راهی تازه
به دست دهد. ■